Pazhuheshnameh Irfan
N.27, autumn and winter 2022-2023
Pages:237-260

One Examing the components of spiritual attiude in theworks of Kazantzakis

Arastoo Mirani [1]
Mohammadhasan Barzegar [2]

Abstract: of the basic issues of the modern era was the crisis of meaning. Kazantzakis (1883-1957),wrote his works in his own interpretation, creating a great idea to give a new meaning to life and comfort for man.This article aims to find out; What is the importance of spirituality for Kazantzakis? Wha tconcepts does his spiritual attitude include? His spiritual approach can be placed in which of the types of spirituality? And which concepts are traditional and which are new? Examining the subject leads us to the conclusion that the six concepts of God, Christ, body, spirit, nature, and law can be found in line with his spiritual attitude. For him, God is the ascension of spirituality, which was constantly evolving in his thoughts. For him, nature is a manifestation of God's presence. For him, Christ is a model of love, sacrifice, struggle and seeking justice, and his law is written love in the hearts of people. The body and the souland there lationship between them are also one of the most important components in his spiritual attitude,which he considered his lifelong effort to be harmony and unity between the two. His spirituality can be seen as active-practical and prophetic-critical.This research has been carried out in a descriptive-analytical way on the works of Kazantzakis.

Keywords: ascension of spirituality, Christ, body, soul, Kazantzakis

1.Assistant professor, group theology, college the literature and science human, Islamic Azad university, Gorgan, Iran.(author in charge)
e-mail: arastoomirani@gmail.com
2. phd student religions and mysticism comparative, group theology, college the literature and science human, Islamic Azad university, Gorgan, Iran.
e-mail:barzegarmohammadhasan@gmail.com

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

پژوهشنامه عرفان، دوفصلنامه علمی، سال چهاردهم، شماره بیست‌وهفتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صفحات ۲۶۰- ۲۳۷

واکاوی مؤلفه‌های نگرش معنوی در آثار کازانتزاکیس

ارسطو میرانی* محمدحسن برزگر**

چکیده: یکی از مسائل اساسی دوران مدرن بحران معنا بود. کازانتزاکیس (۱۸۸۳-۱۹۵۷)، آثار خود را به تعبیر خود، آفریدن اندیشه‌ای بزرگ برای دادن معنایی نو به زندگی و تسلّایی برای انسان نوشت. این نوشتار بر آن است که پی برد به اینکه؛ معنویت برای کازانتزاکیس از چه اهمیتی برخوردار است؟ نگرش معنوی او چه مفاهیمی را دربر می‌گیرد؟ رویکرد معنوی او را در کدام‌یک از انواع معنویت می‌توان جای داد؟ و مفاهیم مورد نظر، کدام‌یک سنتی و کدام جدیدند؟ بررسی موضوع ما را به این نتیجه می‌رساند که شش مفهوم خدا، مسیح، جسم، روح، طبیعت، و شریعت را در راستای نگرش معنوی او می‌توان یافت. خدا برای او معراج معنویت است که پیوسته در اندیشهٔ او تحول می‌یافت. طبیعت برای او نمودی از حضور خداست. مسیح برای او الگوی عشق و ایثار و مبارزه و عدالت‌جویی، و شریعت او نیز عشق مکتوب در قلب انسان‌ها است. جسم و روح و رابطهٔ بین آن دو نیز یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در نگرش معنوی اوست، که تلاش همه عمر خود را هماهنگی و یگانگی بین آن دو می‌دانست. معنویت او را می‌توان از نوع فعال- عملی و پیامبرگونه- انتقادی دانست. این پژوهش به شیوهٔ توصیفی - تحلیلی روی آثار کازانتزاکیس انجام پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: معراج معنویت، مسیح، جسم، روح، کازانتزاکیس

---

* استادیار، گروه الاهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. (نویسندهٔ مسئول)
رایانامه: arastoomirani@gmail.com

**دانشجوی دکترای ادیان و عرفان تطبیقی، گروه الاهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. رایانامه:barzegarmohammadhasan@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۸/۱۷ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۲/۱

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

مقدمه :

انسان موجودی است که یا برای زندگی خویش معنایی دارد و یا همواره در جست‌وجوی معناست (فرانکل، ۱۳۷۱: ۸). اگر انسان نتواند به طریقی خود را به نظامی که به زندگی‌اش معنا و جهت می‌بخشد مرتبط کند، سراسر وجودش آکنده از شک و تردید خواهد شد و همین تردید عاقبت قدرت عمل، یا به‌عبارت‌دیگر توان زندگی را در او فلج خواهد نمود (فروم، ۱۳۶۳: ۲۷). معنویت، در معنایی کلی، همان دغدغه و جست‌وجوی معناست و تاریخ سرشار از اشتیاق انسان به معنایی جاودانه، شوق به کل‌بودگی، آرامش، لذت و نیکبختی است. امروزه نیز انسان‌ها دل‌مشغول آن هستند (کینگ، ۱۳۸۳: ۷۵- ۷۴). معنویت در معنایی خاص‌تر، که مبنای پژوهش حاضر است، جست‌وجویی معنایی برای هستی و رابطهٔ مناسب با آن است. کنه نگرش معنوی این است که هستی منحصر و محدود به ماده نیست و معنایی فرامادی دارد (McDonald, 2005: p. 8718). ترول می‌گوید: «معنویت آن جنبه از حیات فردی و جمعی است که بیانگر رابطهٔ آگاهانه‌ای است که فرد در ارتباط با امر متعالی دارد» (ترول، ۱۳۷۸، ۱۶۵). از نظر هیل (P.C. Hill) نیز معنویت امروزه اغلب به معنی بعد تجربتی و شخصی رابطهٔ ما با امر متعالی یا مقدس است (Hill, 2000: pp. 51- 77). این رابطهٔ کلی با هستی و باور به وجود بعدی فرامادی و متعالی برای آن همواره با انسان بوده و هر یک از ادیان بزرگ جهان نیز به شیوهٔ خاص خود به آن شکل و محتوا داده‌اند.

در دوران پیشامدرن، معنویت مسیحی محدود به دین‌داری رسمی و در حیطهٔ کلیسا بود. از آغاز دوران مدرن، از رنسانس به بعد، در جهان غرب دین تحت تأثیر علل گوناگون، هم به عنوان یک نهاد اجتماعی و هم در مقام یک نظام عقیدتی معنابخش، تا حد زیادی کارکرد خود را از دست داد، و بحران معنا پدید آمد. جهان‌بینی علمی جانشین جهان‌بینی معنادار دینی گردید. علل به جای غایات نشست. استیس (Walter Terence Stase) بر این باور است که هرچند جایگزینی علل به جای غایات به‌آرامی و بی‌سروصدا صورت گرفت. «اما این بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بشر بود، و بسا مهم‌تر از انقلاب‌های سیاسی‌ای که غرّش‌شان در سرتاسر جهان طنین افکنده است» (استیس، ۱۳۸۰: ۳۱). بنابراین، علم، جهان‌بینی دینی را که قرن‌ها به زندگی انسان معنا می‌داد و جهان و هستی خود در جهان را برای آن‌ها قابل درک و تفسیر می‌ساخت، متزلزل کرد، اما نتوانست کارکرد معنابخشی به جای آن قرار دهد. راسل (Bertrand Russell) می‌نویسد «فیزیکدانان بینوا با چشمانی وحشتزده در بیابانی

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

که فرمول‌هایشان دربرابر آنان می‌گسترد ندا سرداده و از خدا می‌خواهند تا وجود پرتلاطم آنان را آرام بخشد» (راسل، ۱۳۷۷: ۲۲۳). شایگان می‌گوید: «خلأ کامل معنا دقیقاً همان مشخصهٔ فلاکت‌بار وجودی انسان امروز است» (شایگان، ۱۳۸۰: ۵۱). او بر این باور است که انسان امروز سرگردان و مبهوت در صحرای بی‌معنایی فرو رفته است (شایگان، ۱۳۸۰ :۵۴). فرانکل نیز یکی از مشخصه‌های انسان مدرن را خلأ وجودی می‌داند. او یادآور شده است که خلأ وجودی، از نابسامانیِ ناشی از نابودی سنت‌ها و احساس بیهودگی جهان سرچشمه می‌گیرد (فرانکل، ۱۳۷۱: ۱۵). یاسپرس (Karl Jaspers) نیز، بر آن است که بحران معنا و هویت، بیماری مدرنی است که بشر را با چالشی وجودشناختی مواجه کرده است که هستی و وجودش را هیچ می‌انگارد، و همهٔ عالم هستی را نیز پوچ می‌انگارد (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۱۸۷). اما چنین وضعیتی برای انسانِ نیازمند معنا قابل تحمل نیست و به همین دلیل است که یکی از مشخصه‌های جامعهٔ سکولار معاصر، جست‌وجو برای یافتن دوبارهٔ معنویت به عنوان یک بُعد گمشده یا پنهان در یک دنیای عمدتاً مادی است (کینگ، ۱۳۸۳: ۷۴).

در عصر جدید، مسئلهٔ معنویت‌گرایی یکی از رویکردهایی است که در زندگی مردم نمود آشکار و روبه افزایشی یافته است. برخی بر این باورند که ما در آستانهٔ یک رنسانس معنوی هستیم. به‌دیگرسخن، پس از فروکش‌کردن طغیانِ مادی‌گری که تمام مظاهر معنوی را در معرض خطر قرار داده بود، در حال حاضر، زمزمهٔ بازگشت معنویت به عرصه‌های گوناگون زندگی اعم از اجتماعی و فرهنگی آغاز شده است (بناهان و فرازی، ۱۳۹۶: ۹۰). اما این معنویتِ بازیافته، همان معنویت سنتی نیست. در دوران مدرن، معنویت به‌تدریج در اشکال جدید، مستقل از دین و بدون شریعت ظهور کرد. به باور مکدونالد (M C Donald)، گفتمان معنویت‌گرایی اواخر قرن بیستم بازتاب تلاش مردمانی است که در جست‌وجوی اصالت بوده و می‌خواهند معنایی برای زندگی تصدیق کنند، اما نمی‌خواهند کنترل نهادهای دینی بر معنا را بپذیرند. انکار آموزه و عقیده شاخص این معنویت جدید است (McDonald, 2005: p. 8720).

«نیکوس کازانتزاکیس» (Nikos Kazantzakis)، شاعر و رُمان‌نویس مشهور یونانی، یکی از مدافعان این معنویت‌گرایی جدید است. او از یک‌سو نمی‌توانست پیرو مسیحیت نهادینهٔ کلیسایی باشد، که قادر به حل بحران معنا در دورانش نبود. و ازدیگرسو، تمام آثارش حاکی از شیفتگی او

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

نسبت به بُعد معناجوی وجود انسان است. هدف این پژوهش واکاوی فهم کازنتزاکیس از معنویت و مفاهیم مهمِ نگرش معنوی اوست.

نگرش معنوی در طول تاریخ انواع نسبتاً متمایزی پیدا کرده است که فیلیپ شلدریک (PhilipSheldrake)، آن‌ها را در چهار دسته قرار می‌دهد:

۱. معنویت زاهدانه: این معنویت بر اعمال ترک نفس، ریاضت، پرهیز از لذت‌های دنیای مادی بعنوان راهی برای رسیدن به روشن‌ضمیری معنوی و کمال اخلاقی تأکید می‌ورزد. معنویت زاهدانه را می‌توان در اسلام، هندوئیسم، بودیسم، و زندگی راهبانه در معنویت مسیحی سراغ گرفت. برخلاف برداشت‌های نادرست مرسوم، هدف واقعی از زهدورزی در روند کلی ادیان، آسیب‌رسانی به جسم یا کناره‌گیری از زندگی روزمره نیست، بلکه رهایی از هرآن‌چیزی است که مانعی برای پیشرفت معنوی انسان می‌شود (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸). درواقع زندگی زاهدانه حاکی از یک زندگی باانضباط و بدور از بی‌بندوباری است (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸). نتیجهٔ نهایی این نوع معنویت، رهاشدن از دل‌مشغولی‌های مادی و کسب رفتار کمال یافتهٔ اخلاقی است (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸).

۲. معنویت عارفانه:«صفت «عارفانه» و اسم «عرفان» در اصل از واژهٔ یونانی قدیمی (mystikos) مشتق شده است که به اجمال به‌معنای راز یا مرتبط با اسرار دینی است. این روزها، اغلب عرفان به هر چیز اسرارآمیز یا عمیقاً رازگونه اشاره دارد. به‌ویژه اگر بصیرت‌های خاص و روشن‌بینی با تجربه‌هایی مانند حس اقیانوس‌وار اتصال با جهان هستی یا حالات خلسه‌مانند و مکاشفات را نوید دهد» (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۹).

> *عرفان درواقع نوعی هستی‌شناسی شهودی از طریق کشفیات قلبی و باطنی است و عارف درصدد است که نه‌تنها حقیقت هستی و مراتب آن را به چشم دل مشاهده نماید، بلکه به آن دست یافته و در آن فانی گردد* (الهی‌منش و حضوری، ۱۳۹۴: ۵۵).

به بیان دقیق‌تر معنویت عارفانه، به جست‌وجوی ارتباط با نزدیکی به حضور خداوند یا واقعیت غایی مربوط است. این نوع از معنویت «اغلب با معرفت شهودی امر مقدس فراسوی استدلال عقلانی و تحلیل پیوند دارد» (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۰).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

۳. معنویت فعال – عملی:معنویت فعال - عملی برای همهٔ افراد بشر قابل حصول است. و در پیِ یافتن معنا و سوگیری معنوی از طریق انجام مسئولیت‌ها و تجربه‌های روزمرهٔ خانواده، کار و موقعیت‌های اجتماعی دیگر است و ما را یاری می‌کند که توجه بیشتری به زندگیِ فراتر از امور روزمره داشته باشیم و شادی و خوشبختی را در لذت‌ها و موفقیت‌های مادی جست‌وجو نکنیم. ارزش معنوی فضائلی چون رضایت، بخشندگی، دل‌سوزی، مدارا، احسان، مسئولیت اجتماعی، و رهایی از خودمحوری اهمیت یافته و از خدمت صادقانه به همنوعان پشتیبانی می‌کند (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۱).

٤. معنویت پیامبرگونه – انتقادی: این نوع معنویت از سطح خدمت به همنوعان فراتر رفته و به نقد آشکار اجتماعی و تعهد نسبت به عدالت اجتماعی می‌پردازد (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۱). ازاین‌رو که، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران پرداختن به ناملایمات و نابرابری‌های اجتماعی است. عیسی‌مسیح در موعظهٔ سرکوه معروف به نیک‌بختی‌ها یکی از ویژگی‌های نیک‌بختان را دادخواهی از ستمگران در دفاع از حقوق محرومان بیان می‌کند (انجیل متی، ۵: ۱۰ و ۲۰). قرآن کریم نیز هدف از فرستادن پیامبران را برپاداری قسط و عدل معرفی می‌کند (حدید: ۲۵).

معنویت پیامبرگونه – انتقادی در جوامع غربی در قرن بیستم پدید آمد. این معنویت پاسخی به سه عامل به‌هم پیوسته بود: نخست، آگاهی تأسف‌بار و دردناک از ستم و خشونت انسان همچون کشتار در جنگ جهانی، حاکمیت نظام دیکتاتوری در سدهٔ میانه؛ دوم. نابودی امپراطوری‌های بزرگ اروپایی و پایان خشونت نظام استعماری در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین؛ سوم، جریان در حال رشد تغییر اجتماعی در اروپا و آمریکای شمالی به‌ویژه در رابطه با نقش زنان و حقوق مدنی برای اقلیت‌های نژادی (شلدریک، ۱۳۹۹، ۶۲). پیدایش معنویت‌های رهایی‌بخش در آمریکای لاتین و مرکزی در سال ۱۹۶۰ یکی از اشکال این معنویت است.

بنابر آنچه در سطور فوق اشاره شد، نویسندگان این مقاله برآن هستند که رئوس اصلی اندیشه و سلوک معنوی کازانتزاکیس را واکاوی نمایند. و برای نیل به این هدف در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش‌ها برآمده‌اند: معنویت برای کازانتزاکیس از چه اهمیتی برخوردار است؟ مؤلفه‌های مهم در

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

نگرش معنوی او کدام‌اند؟ معنویت کازانتزاکیس را در کدام نوع از انواع ذکر شده می‌توان جای داد؟ و مؤلفه‌های مورد نظر در نگرش معنوی او کدام‌یک سنتی و کدام جدیدند؟

این پژوهش به‌صورت توصیفی - تحلیلی، از برخی آثار مهم کازانتزاکیس، ازجمله؛ *مسیح بازمصلوب*، *آخرین وسوسهٔ مسیح*، *آزادی یا مرگ*، *سرگشتهٔ راه حق*، *باغ سنگی*، و *گزارش به‌خاک یونان*، انجام پذیرفته است.

در اهمیت و ضرورت این نوشتار نیز باید گفت که کازانتزاکیس از نویسندگانی است که در ایران مورد توجه قرار گرفته است و برخی آثار مهم او ترجمه و بارها تجدید چاپ شده است. و دیگر اینکه مسئلهٔ دین‌داری و معنویت برای جامعهٔ ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. و اینکه شاهد رشد روزافزون گرایش به معنویت در عصر حاضر هستیم. بنابراین شایسته است، مخاطبان آثار کازانتزاکیس، به مفاهیم مورد نظر او در نگرش معنوی آشنایی یابند. این مقاله می‌تواند گامی در جهت پاسخ به این ضرورت باشد.

در بارهٔ پیشینهٔ پژوهش، می‌توان از کتابی نام برد با عنوان *کازانتزاکیس، جوینده بی‌باک خدا بر روی خاک* از غلامرضا خاکی، که گزارشی از زندگی و آثار و افکار کازانتزاکیس است. پژوهش دیگری با عنوان *معنویت از دیدگاه کازانتزاکیس*، پایان‌نامهٔ دانشجوی کارشناسی ارشد از مریم زرخواه، دانشجوی دانشگاه سمنان، رشتهٔ ادیان و عرفان، که در سال ۱۳۹۱ انجام پذیرفته است. پایان‌نامه‌ای با عنوان *بازنویسی انجیل متی در رُمان آخرین وسوسهٔ مسیح* اثر نیکوس کازانتزاکیس، از دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه گیلان، دانشکده علوم انسانی، بنام پیام متین‌ناری در سال ۱۳۹۳، که در آن، روایت کازانتزاکیس از زندگی و شخصیت و آموزه‌های مسیح بررسی شده و بحثی در زمینهٔ معنویت‌گرایی کازانتزاکیس نشده است. بنابراین، تا کنون پژوهشی در زمینهٔ نگرش معنوی در آثار کازانتزاکیس، به عمل نیامده است.

۱. اهمیت معنویت برای کازانتزاکیس

کازانتزاکیس، در رُمان‌ها، سفرنامه‌ها، یادداشت‌ها و نامه‌های خود، از سیروسلوک معنوی‌ای یاد کرده است که می‌توان آن را آرمان مهم او دانست. سفرهای درونی و انفسی و نیز سفرهای بیرونی او به نقاط مختلف جهان حاکی از نوعی دغدغهٔ معنوی است که خود برخاسته از درک وی از خلأ معنویت

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

در دوران مدرن بود. به تعبیر خاکی «جویندهٔ بی‌باک خدا بر روی خاک»[1] بود. او جویندهٔ خدا در همه عمر، و رسیدن به خدا و به تعبیر خودش «معراج معنویت»[2] بود. کتاب‌های *گزارش به‌خاک یونان*، *آزادی یا مرگ*، *زوربای یونانی*، *سرگشتهٔ راه حق*، *باغ سنگی*، *مسیح بازمصلوب* و *آخرین وسوسهٔ مسیح*، ازجمله آثار مهم او در بیان این نگرش معنوی هستند. او در تمامی عمر بر آن بود که با نوشتن، اندیشه‌ای بزرگ بیافریند تا معنایی نو به زندگی و مرگ و تسلّایی به انسان دهد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۵۱۱). او دربارهٔ چشم‌انداز آثارش می‌نویسد:

> *آثار من پالایش مبارزات و شادی‌های بیان‌ناپذیری است ... طی این همه‌سال تلاش کردم تا آنجا که می‌توانم روحم را حفظ کنم، تا زمانی که می‌میرم، انسان‌ها ... شاید بفهمند که من جانور یا سنگ نبودم، بلکه انسانی بودم با تنی گرم و روحی سیری‌ناپذیر* (دورانت، ۱۳۶۹: ۴۸۷).

به‌زعم ملکیان: «کازانتزاکیس یکی از معنویان قرن بیستم است» (آزموده، ۱۳۹۸: ۸). او دربارهٔ زندگی کازانتزاکیس، بنابه آنچه همسرش، در کتاب *نیکوس کازانتزاکیس* ترسیم کرده می‌گوید: این نوع زندگی، نتیجه‌هایی برای انسان دربردارد، ازجمله: تعادل روانی یافتن، به آرامش عمیق رسیدن، به شادی وصف‌ناپذیر درونی و بی‌اعتنایی به فقر بیرونی دست‌یافتن، به عمق درونی رسیدن و سطحی ندیدن امور، وجدان دیگران شدن (آزموده، ۱۳۹۸: ۸).

در نگاه کازانتزاکیس، انسان مدرن، دچار رشد تک‌بعدی و گرفتار در پوستهٔ فردگرایی، ماتریالیسم، پرستش ماده، علم‌گرایی و فراموشی روح و روان شده است. خطری که انسان مدرن را تهدید می‌کند پیشرفت سریع‌تر ذهن آدمی از روح اوست. ذهن به نیروهای کیهانی دست‌یافته و آن‌ها را در اختیار انسان مدرن قرار داده است، درحالی‌که انسان به اندازهٔ کافی به رشد و شکوفایی اخلاقی نرسیده است تا این نیروها را در جهت صلح و سعادتِ جهان به‌کارگیرد. به باور او، بین توسعهٔ هوش و اخلاق هماهنگی و توازنی وجود ندارد، و این خطری است بزرگ. در دوران گذشته، در شرق برخلاف این بود، روح توسعه یافته بود، اما ذهن جست‌وجوگر یعنی علم عقب مانده بود (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۳۱). او در نامه‌ای به یکی از دوستانش، روح حاکم بر جامعهٔ مدرن را اینچنین توصیف می‌کند:

> *دیگر ایمانی وجود ندارد که بتواند «نفس منفور» را به اصولی والاتر و فراتر از فردیت سوق دهد. همه فردگرایند، و ماتریالیسم و ماده و کمیت را نیایش می‌کنند. بر کیفیت روح و روان پوزخند می‌زنند* (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۶۱).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

لویس اوینز (Lewis Owens)، در بیان هدف کازانتزاکیس از نگارش *آخرین وسوسهٔ مسیح* می‌نویسد:

> *آخرین‌وسوسهٔ مسیح اساساً به این منظور نوشته شد که بکوشد، با استفاده از قدرتمندترین اسطورهٔ تمدن غرب برای بیان دغدغه‌های کنونی‌اش، انسانیت را از شب تاریکِ جهان بیرون بکشد و وارد آینده‌ای معنوی کند* (Owens, 2005: p. 39).

کازانتزاکیس که شاهد رویداد جنگ جهانی دوم و ویرانه‌های بسیار آن بود، یگانه راه بازسازی واقعی و قطعی را بازسازی درونی انسان می‌دانست، نه بازسازی ویرانه‌ها. ازاین‌رو که به باور او، تمدن فقط می‌تواند بر شالوده‌های روان‌شناختی قوام گیرد، و زندگی سیاسی و اقتصادی همواره با روح بشر تنظیم می‌شود. راه نجات، برگرداندن فضیلت به جهان است، و تنها سالاران معنویِ جهان توانایی انجام این رسالت شریف را دارند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۳۱). او بر آن است: همچنان‌که ذرات نهفته در ماده را آزاد کرده‌ایم باید عشق نهفته در قلب آدمی را رها سازیم و قدرت اتمی را در خدمت قلب اتمی قرار دهیم (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۶۴۹). وی توصیه می‌کند که ما انسان‌ها پیش‌از نابودی‌مان توسط زلزله‌ها، طوفان‌ها، یخبندان‌ها و بلایای طبیعی دیگر، «یکدیگر را دربرگیریم، سخت‌بفشاریم، دل‌هایمان را به‌هم پیونددهیم. برای زمین مغزی و دلی بیافرینیم، به نبرد غیرانسانی، معنایی انسانی بدهیم» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۶: ۴۸).

۲. نگرش معنوی کازانتزاکیس

نگرش معنوی کازانتزاکیس بر شش مفهوم مهم خدا، جسم، روح، طبیعت، مسیح، و شریعت و رابطه بین آن‌ها استوار است.

۲. ۱. خدا

یکی از مفاهیمی که از دورهٔ نوجوانی به بعد همواره اندیشهٔ کازانتزاکیس را به ود مشغول کرد و محور اصلی سلوک معنوی‌اش شد، مفهوم خدا بود. البته چونان که خود می‌گوید حتی پیش از رسیدن به تفکر مفهومی، در کودکی نیز همیشه «خدا به صورت کودکی» مثل خودش نزد او می‌آمد. (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۴۱). به همین دلیل به‌محض فراگیری الفبا و توانایی ابتداییِ خواندن، نخستین

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]
[DOI: 10.22034.14.27.237]

چیزی که می‌خواهد بخواند کلام مقدس رسولان است که در آن خدا جلوه‌ای معجزه‌آسا دارد. او در همان کودکی برای دستیابی به این متن، تمام اسباب‌بازی‌هایش را می‌فروشد.

این خداجویی که از کودکی آغاز شد، تا پایان عمر با کازانتزاکیس ماند و آخرین کتابش، *گزارش به خاک یونان*، روایت این جست‌وجوی مادام‌العمر اوست. هلن کازانتزاکیس (Kazantzakis Helen)، می‌گوید: نیکوس کازانتزاکیس، طبعی عمیقاً مذهبی داشت و صمیمانه در جست‌وجوی خدایی بود که عادل باشد و آزادی انسان را پاس بدارد (هلن کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۱۹). او به نامه‌ای اشاره دارد که نیکوس، جویندگی‌اش را از خدا همچون درخواست صدقه توصیف می‌کند: «می‌توانستم سلطانی در عالم هنر باشم اما دستم را دراز می‌کنم، مثل کسی که صدقه می‌خواهد و خدا را می‌جویم» (هلن کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۱۸). کازانتزاکیس از رابطه خود با خدا به روشی بدیع سخن می‌گوید. او ظاهراً با الهام از راهبی مسیحی در کوه آتوس، سلوک معنوی خود را مبارزه و حتی «ستیزی سخت با خدا» و «رفتن به معراج خشن و ناهمساز خدا» می‌نامد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۱۰)، اما این مبارزه از سر بی‌ایمانی نیست و شاید تعبیر مناسب آن «دغدغهٔ فهم و تجربهٔ خدا» و حتی تلاش برای تشبُّه به خدا باشد. او در *گزارش به خاک یونان* از دو زخم عمیق عقیدتی سخن می‌گوید که آشنایی با علم جدید بر ذهن و روانش وارد کرده بود.

> *زخم اول جایگاه ناچیز زمین، سیارهٔ انسان، در میان کهکشان‌ها بود و زخم دوم مربوط به خدا و رابطهٔ او با انسان: زخم دوم این بود که انسان آفریدهٔ عزیز و برگزیدهٔ خدا نیست. خداوند خدا ازروح خویش در او ندمید. او نیز مانند آفریده‌های دیگر، حلقهٔ کوچکی در میان حلقهٔ بی‌نهایت حیوانات است* (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۱۲۱).

او در تلاش برای رسیدن به فهمی رضایت‌بخش از خدا نزد دو معلم فیزیک و دینی‌اش می‌رود اما ناکام می‌ماند و تنها نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که مبلغان و آموزگاران دینی «سال‌ها مسخره‌مان کرده بودند. در ارتباط با آن بخش از مقدس‌ترین تلاش انسان مسخره‌مان کرده بودند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف»۱۲۳). کازانتزاکیس درنهایت به فهم خاصی از تکامل رسیده تا آن را با خداباوری خویش سازگار کند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۱۹-۱۸) .

کازانتزاکیس سال‌ها حیران این است که چگونه انسان‌ها می‌توانند بدون دغدغهٔ فهم خدا و دو پرسش مهم مرتبط با آن یعنی اینکه از کجا آمده‌ایم و به کجا می رویم زندگی کنند؟ اما خدا برای

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

او همواره ناشناخته‌ای بزرگ و خاموش ماند. خود او در تعبیری دیگر سلوک معنوی را جست‌وجوی کورمال سیمای خداوند می‌داند که درنهایت با نومیدی به این نتیجه منتهی می‌شود «حجم تاریک سیمایی ندارد» و درعین‌حال نومیدانه می‌گوید «چه شرم‌آور است که چشمان خاکی انسان نمی‌تواند ناپیدا را ببیند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۱۱۳). بنابراین نمی‌توان آنچه او دربارهٔ خدا می‌گوید در قالب تصوری واحد به‌روشنی تبیین کرد و تنها می‌توان تصورات گوناگون او را از خداوند استخراج کرد.

کازانتزاکیس آن‌گاه که تصوری انسان‌وار از خدا دارد، به احسان او امیدوار است و این احسان را آن‌قدر واسع می‌داند که امیدوار است روزی نجات کامل فرا رسد و حتی شیطان توبه کرده و مورد عفو خداوند قرار گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۲۴۱). دیگر تصور تأمل‌برانگیز کازانتزاکیس از خدا به‌شدت یادآور ماجرای تحول معنوی عمیق فضیل عیاض در ادبیات عرفانی اسلامی است، چون این تصور با شنیدن آواز شبانهٔ زنی در محلهٔ ترکان در ذهن او شکل می‌گیرد. کازانتزاکیس خدا را همچون عاشقی ترسناک و وسوسه‌گر می‌بیند که در تاریکی کمین کرده و شخص با وجود ترس می‌خواهد خود را به او سپارد تا در او گم و با او یکی شود. در این تصور برای او خدا، عشق و مرگ یکی است. البته نباید از تفاوت این ماجرا و روایت مربوط به فضیل عیاض غافل بود، چون ظاهراً این تجربه تأثیری ماندگار با کازنتزاکیس نداشته و خدا برای او همچنان در آن تاریکی و ناشناخته می‌ماند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۱۵۲)، تا اینکه سال‌ها بعد از کشیشی کاتولیک می‌آموزد، سیمای جاودانی و تغییرناپذیر خدا را در ورای نمادهای مذهبی ببیند، کاری که به نظر او ویژگی راستین هر هنرمندی است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۱۸۵–۱۶۰). اما دیدن سیمای جاودانی و تغییرناپذیر خدا در ورای نمادهای ادیان گوناگون، اخرین مرحلهٔ خداشناسی کازانتزاکیس نیست و درنهایت او به ورای این سیما می‌رود و آنجا به هرج و مرج، تاریکی ترسناک و غیرمسکون، به گرداب مرموز می‌رسد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۱۶۲).

تصور کازنتزاکیس از رابطهٔ خدا با جهان و انسان هم، مدام دستخوش دگرگونی بین دو تجلّی جلالی و جمالی اوست و تا حد زیادی به حال خود او بستگی دارد. او از خدای مهربانی می‌گوید که نه در هفت طبقهٔ آسمان و نه در هفت طبقهٔ زمین بلکه در دل آدمی می‌گنجد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۹۴). او گاهی تحت تأثیر غروبی بارانی می‌نویسد «اگر سر به جانب آسمان برمی‌افراشتی، چهرهٔ خدا را غرقه در اشک می‌دیدی» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۲۶۴). درعین‌حال او فریاد آخر مسیح در اناجیل را،

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]
[DOI: 10.22034.14.27.237]

«الهی، الهی، چرا تنهایم گذاشتی» از یاد نمی برد و می‌نویسد «مسیح نه، که هر انسان دادگر و پاکی مورد خیانت قرار می‌گرفت، تازیانه می‌خورد و مصلوب می‌شد، بی‌آنکه خدا دستی به یاری دراز کند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۲۶۶).

بااین‌همه، او در هر حال مشتاق تجربهٔ خداست. می‌خواهد صدای او را بشنود و به او بگوید کدام راه را در پیش بگیرد و چون اعتقاد دارد که روح، صدای خدا را در بیابان می‌شنود، سر به بیابان گذاشته و سختی آن را به جان می‌خرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۲۹۴) اما در آنجا صدایی از درون خود می‌شنود که آن را با صدای خدا یکی می‌داند، صدایی که برایش بصیرت‌بخش است و به او می‌گوید «تو درنمی‌یابی که خداوند در پایان هر راه به انتظار نشسته است، همواره در شتاب خواهی بود و همواره در نیمهٔ هر راه نومید خواهی شد و راه دیگری در پیش خواهی گرفت» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۲۹۶).

کازانتزاکیس خدا را ضامن و پشتوانهٔ اخلاق می‌داند و بدون باور به او اخلاقی‌بودن را ناممکن می‌داند به‌گونه‌ای که بی‌اعتقادی به خدا از نظر او یعنی اینکه:

لگامی برای غرایزمان نیست، پاداشی برای خیر یا کیفری برای شر نیست، فضیلت و شرم، یا عدالت وجود ندارد – و این یعنی اینکه ما نره‌گرگ یا ماده‌گرگیم (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۲۷۰).

او بر آن بود که مواجههٔ درونی با خدا، موجب استحالهٔ درونی فرد شده و او را از تمامی آلودگی‌های جسمی و درونی پاک کرده و به تعالی و عروج معنوی و یگانگی با خود و خدا می‌رساند. درحقیقت مفهومی که خود او به‌کَرّات برای دلالت بر سلوک معنوی به‌کار می‌برد «عروج» است و از یک چیز مطمئن است: اینکه تنها یک راه به خدا منتهی می‌شود و آن عروج است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۵۲۰).

عروج برای کازانتزاکیس به معنای قرب و تشبُّه به خدا و خدایی‌شدن است. او از جای‌گرفتن خدا در انسان، به استحالهٔ وجودی و خدایی‌شدن و تبدیل بذر به بال تعبیر می‌کند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۵۱۵). به باور او، شیرین‌ترین عذاب و مهم‌ترین وظیفه، هماهنگی با قوانین آفرینش خدا؛ یعنی تبدیل کرم به ابریشم و تن به جان است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۵۱۸).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

بنابراین اگر روحِ معنویتِ خداباورانه، «بندگی خدا»، خداگونه‌شدن و تشبه به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق خدایی باشد (رودگر، ۱۳۸۸: ۱۱)، سلوک معنوی کازنتزاکیس، عمیقاً خداباورانه و توحیدی است. از توصیفات کازانتزاکیس دربارهٔ خدا برمی‌آید که، خدا برای او اصل و منبع و جوهر و راز هستی است. خدای او مظهر عشق و پاکی و زلالی است که ساری و جاری در موجودات هستی است و می‌توان با مواجهه‌ای درونی به این جوهر و راز هستی و سرچشمهٔ عشق و پاکی پی برد.

کازانتزاکیس دو رویکرد دربرابر خدا را از هم متمایز کرده، یکی را محکوم و دیگری را تقدیس می‌کند: رویکرد مذموم از نظر او، رویکرد برّه‌وار قدیسان است که در همه حال تسلیم و بله‌قربان‌گو هستند. اما دربرابر این رویکرد انفعالی، رویکرد فعالانه‌ای هست که به دو گروه تعلق دارد: یکی قهرمانان و دیگری آفرینندگان. برای کازنتزاکیس مقاومت دربرابر ستمگر و مبارزه برای آزادی «عبادتی قطع‌ناشدنی» است. او بی‌آنکه توضیحی دربارهٔ سخن خود بدهد می‌گوید مبارزِ آزادی به هنگام نیاز، نمی‌ترسد از اینکه به خدا هم «نه» بگوید (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۸۱). همچنین به باور او تلاش برای آفرینش کاری است که در آن انسان نزدیک‌ترین موقعیت به خدا را می‌یابد. این همان رویکردی است که او نام ستیز یا «کارزار با خدا» را بر آن می‌نهد و می‌گوید:

کارزار با خدا، حتی به قیمت نابودی‌ام، مرا شادمان می‌ساخت. او برای آفریدن دنیا، گِل برگرفت. من کلمات را برگرفتم. او انسان‌ها را آفرید که می‌بینیم روی زمین می‌خزند. و من، با هوا و تخیل، ماده‌های سازندهٔ رؤیا، انسان‌های دیگری با روح بیشتر سرشته می‌کنم؛ انسان‌هایی که در برابر تاراج زمان مقاومت می‌کنند. در حالی که انسان‌های خدا می‌مردند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۱۵۶).

او بر آن بود که همچون خدای جاودانه به‌گونه‌ای عمل کند که گویی جاودانه است. می‌گفت:

ما خاکیان باید شیوهٔ خدا را پیگیری نماییم، نه از روی خودبزرگ‌بینی و گستاخی، بلکه بااشتیاق روح برای تعالی. تنها وسیلهٔ انسان برای فرارفتن از محدودیت‌های بشری، تلاش برای تقلید از خداست. و عمل به دستورات ارزشمند خدا مبنی بر: صبوری، اندیشه، و توکل (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۵۰۲).

همان‌طور که اشاره شد، یک بعد از عروج معنوی در اندیشهٔ کازانتزاکیس تحول عمیق وجودی فرد است. اساس این تحول را با توجه به رابطهٔ جسم و روح آدمی در جریان سلوک می‌توان فهمید.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

۲.۲. جسم و روح

یکی از مضامین مهم تاریخ معنویت‌گرایی در جهان، رابطهٔ بین جسم و روح آدمی بوده است. درواقع یکی ازدغدغه‌ها و رنج‌های معنویت‌گرایان در طول تاریخ، تنش بین میل جسم و استعلای جان یا روح بوده است. مولوی هم این تنش را در دفتر سوم *مثنوی* این‌گونه بیان کرده است:

میلِ تن در سبزه و آبِ روان — زان بود که اصل او آمد از آن
میلِ جان، اندر حیات و در حی است — زان که جانِ لامکان اصلِ وی است
میلِ جان در حکمت است و در علوم — میلِ تن در باغ و راغ است و کُروم

(مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۳۵- ۴۴۳۲)

در معنویت‌گرایی سنتی مسیحی، سالک باید جانب روح را می‌گرفت و تاآنجاکه می‌توانست جسم را ضعیف می‌کرد تا روح قدرت یابد. اما گذر از معنویت‌گرایی سنتی به مدرن، همراه است با پیدایش نگاه مثبت به جسم. کریستین دبلیو ترول (Christian w.Troll)، در مقالهٔ «معنویت کاتولیکِ حال و آینده»، در این‌باره می‌نویسد:

معنویت واقعاً کاتولیک باید به‌صراحت، خود را از انسان‌شناسی ثنویت‌گرایانه‌ای که عادتاً روح را به قیمت کم‌ارج دانستن بدن ارج می‌نهد، دور نگه دارد. این معنویت نیازمند آن است که نقش بدن را در حیات معنوی از نو دریابد و باید به نحو مؤثری بدن را در جریان نجات، که اوجش راز رستاخیز است، جای دهد (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

از دیدگاه یونگ، روانشناس معنویت‌گرایی که کازانتزاکیس با آثار او انس داشته است، یکی از ویژگی‌های مهم جهان و انسان مدرن «کشف دوبارهٔ بدن بعد از تحقیر طولانی‌مدت آن دربرابر روح است». او می‌نویسد:

اگر خود را با این حقیقت رازآمیز آشتی دهیم که روح زندگی بدن است وقتی از درون به آن می‌نگریم و بدن تجلی بیرونی زندگی روح است و درحقیقت این دو یکی هستند، آن‌گاه می‌توانیم بفهمیم که چرا تلاش برای فرارفتن از سطح کنونیِ آگاهی از طریق پذیرش ناخودآگاهی مستلزم حق بدن است (یونگ، ۱۳۹۰: ۹۸).

روح در نگرش کازانتزاکیس نیز موجودی بسیار گران‌بهاست. و در بین تمامی موجودات هیچ‌چیز به اندازهٔ روح شبیه خدا نیست (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۳۸۵). او خود را درگیر ستیزی مداوم برای نجات روح می‌دانست (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۱۳۱). بااین‌همه، او نه می‌خواست همچون معنویتِ رهبانیت

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]
[DOI: 10.22034.14.27.237]

مسیحی، جسم و لذت‌هایش را ترک کرده و یا از در دشمنی و ستیز با آن درآید و گوشه‌گیری از دنیا برگزیند، و نه همچون انسان مدرن روح را نادیده گرفته و فدای خواسته‌های جسمی و مادی و دنیایی نماید. او راه سومی برگزید و آن آشتی و هماهنگی بین جسم و روح است. می‌توان این رویکرد او را مهم‌ترین ویژگی در نگرش معنوی او دانست که سرچشمهٔ شوق و اندوه او از جوانی به این‌سو بوده است. او می‌گوید:

اضطراب اصلی و سرچشمهٔ شوق و اندوه من، از دوران جوانی به این‌سو، جنگی وقفه‌ناپذیر و بی‌امان میان روح و جسم بوده است ... جنگیدم تا این دو نیروی خصم‌آلود و فریبندهٔ دنیا را آشتی‌دهم. تا آن‌ها را متوجه‌سازم که نه‌دشمن، بلکه همکار یکدیگرند، تا مگر از همسازی خویش شاد شوند. و من هم همراه آن‌ها شاد شوم (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۳۱۳).

کازانتزاکیس در *گزارش به‌خاک یونان*، از ملاقات با کشیشی به نام پدر یوآکیم یادمی‌کند، که بسیار تحت تأثیر او قرار گرفته است. خلاصهٔ سخن پدر یواکیم این است: انسان برای رسیدن به خدا یا خدایی‌شدن ، نباید خود را از لذت‌های دنیوی محروم کند، بلکه آن‌ها را بچشد ولی خوارشان کند. بداند که انسان است و انسان در ابتدا، این قدرت را که به کمال متعال دست پیداکند ندارد. مگر اینکه آرام‌آرام خود را از وسوسه‌ها دور کند. اگر روح با تن آمیخته نشود، هیچ‌یک آرامش نمی‌یابند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۳۲۸). او می‌افزاید:

زمانی می‌رسد که دین مسیح قدمی به جلو خواهد نهاد. همهٔ وجود انسان‌را درآغوش خواهد گرفت، نه‌فقط روح را. رحمت مسیح گسترش می‌یابد. بدن را همچون روح تقدّس می‌بخشد. می‌فهمد که این دو نه دشمن یکدیگر بلکه همراه هم‌اند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۳۲۸).

این اندیشه در آثار دیگرش نیز جاری است. او، در زوربای یونانی هم انسان‌ها را سه‌گونه می‌داند: نخست، آن‌ها که هدفشان فقط خوردن و نوشیدن و ثروت‌اندوختن و لذت‌بردن است؛ دوم، آن‌ها که احساس یگانگی با همهٔ آدمیان دارند و به همه دوستی‌می‌ورزند و خوبی‌می‌کنند؛ سوم، آن‌هاکه هدفشان تمامی‌جهان است، و آدمیان، جانوران،گیاهان و ستارگان را، از یک جوهر می‌دانند که درگیر نبردی واحد هستند، و آن تبدیل ماده به روح است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۹۳). در *سرگشتهٔ راه حق* هم فرانسیس آسیزی،[۳] پس از ریاضت‌های سخت بر جسم خود، به این نتیجه رسید که نباید به

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]
[DOI: 10.22034.14.27.237]

جسمش این‌همه رنج و سختی می‌داده است. ازین‌رو، خطاب به جسمش می‌گوید: «برادر زبان بسته‌ام، مرا ببخش، به تو بسیار بد کردم» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف، ۶۱۹- ۶۲۰). اما برای کازنتزاکیس مسیح نماد چنین تحول و عروجی است و از همین‌جاست که مسیح در اندیشهٔ وی از مسیح در سنت مسیحی متمایز می‌شود.

۲. ۳. مسیح

کازانتزاکیس در تصور مسیحیت از مسیح نقصی می‌دید، و آن الوهیت بی‌عیب و نقص آن بود. به باور او مسیح باید الگویی برای انسان باشد تا انسان‌ها بتوانند آرزوی رسیدن به مرتبهٔ او را داشته باشند. اما مسیح به‌گونه‌ای الوهی و عاری از عیب و گناه تصویر شده است که فراتر از دسترسی آدمی است. کازانتزاکیس در رمان‌های *مسیح بازمصلوب* و *آخرین‌وسوسهٔ مسیح*، به وجه بشری و انسانی مسیح پرداخته است. او سیمایی خاص از مسیح ارائه نموده است که در عین رسالت پیامبرانه، زیستی همچون دیگران دارد و دچار وسوسه می‌شود. ولی با ایمان و تعهدی که به خدا و رسالتش دارد بر وسوسه‌ها چیره می‌شود، و برخلاف تصور کلیسا از ستم‌پذیری مسیح، او را قدیس قهرمان و دلاوری ترسیم می‌کند که در راه عدالت و مبارزه با ستم و نجات محرومان و ستمدیدگان، تصلیب شده و جانش را نثار کرده است.

کازانتزاکیس، در*آخرین وسوسهٔ مسیح*، از عروج مسیح به‌سوی خدا، به «معراج معنویت» تعبیر می‌کند. می‌گوید:

> *کشمکش میان تن و جان، عصیان و مقاومت، سازش و تسلیم و دست آخر، یکی‌شدن با خدا که هدف متعال این کشمکش می‌باشد، عروجی بود که مسیح به آن دست یازید ... برای صعود به صلیب، معراج ایثار، و خدا، معراج معنویت، مسیح از تمامی مراحلی که انسان مبارز از آن می‌گذرد، عبور کرد* (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۸).

مسیح در نگاه کازانتزاکیس تجسم معنویت است. مسیح کسی است که هر مانعی را در سفر عروجش به‌سوی خدا پشت سر گذاشت. او الگویی است که راه را می‌گشاید و به انسان قدرت طی مسیر می‌دهد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۳۱۵). روایت کازانتزاکیس از مسیح در *آخرین‌وسوسهٔ مسیح*، پیامبری است که ازدواج و داشتن زن و فرزند را دوست دارد. این روایت او درواقع، نقدی به معنویت دنیاگریز رهبانیت مسیحی و کلیسای ارتدوکس و کاتولیک قرون وسطی است که کشیشان مُبلِّغ آن

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

بودند. او در این کتاب در پی فهماندن این نکتهٔ مهم است که زندگی مسیح هیچ‌گونه تناقضی با داشتن یک زندگی دنیایی و همچون دیگران زیستن ندارد.

اما اهمیت مسیح برای کازانتزاکیس فقط در این نیست. مسیح قهرمان مبارزه برای آزادی نیز هست. کازانتزاکیس، در *مسیح بازمصلوب*، سیمای مسیح را در سه بعد معنویِ عشق (عرفان)، آزادی و عدالت ترسیم می‌کند. مسیح در روایت او که برگرفته از انجیل است، به انسان‌ها عشق می‌ورزد، برای آزادی مردم از یوغ سلطه و ستم و رفع فقر و بی‌عدالتی تلاش و مبارزه می‌کند، و جانش را در راه نجات مردم نثار می‌کند و مصلوب می‌گردد. سلوک معنوی در دو اثر برجستهٔ او، یعنی *مسیح بازمصلوب* و *آخرین‌وسوسهٔ مسیح* با این سخن ترول مطابقت دارد که معنویت، تجربه‌کردن انجیل به شیوه‌ای محسوس و ملموس است (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۵). او با نگارش این رُمان‌ها آموزه‌های معنوی مسیح را برای خوانندهٔ کتاب محسوس و ملموس می‌نماید.

مسیح کازنتزاکیس با مسیح در دیدگاه الاهیات آزادی‌بخش، همخوانی زیادی دارد. در الاهیات آزادی‌بخش نیز مسیح الگوی مبارزه در راه حمایت از فقرا و ستمدیدگان است (رادز، ۱۳۸۴: ۲۴). در نگاه ترول،

> *هیچ فرد مسیحی که اهمیت محوری عشق به همسایه را براساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدودکردن خود به‌نوعی رابطهٔ فردگرایانهٔ تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای الهی» خودفریبی کند ... لازم است بی‌تفاوتی و بی‌طرفی دربرابر ظلم را کنار گذارده، در عوض، آشکارا با فقرا و استثمارشدگان متحد شویم ... درواقع، کلیسا در رسالت رهایی‌بخش خود نمی‌تواند تنها مظلومان را آرام سازد، آن‌ها را به بردگی راضی کند یا از طریق تسلیم، از خود بیگانه سازد... کلیسا باید همبستگی مؤثری با فقرا داشته باشد، تا از درون و با پیروی از سرمشق مسیح، موجب فراهم‌آمدن آزادی کامل آن‌ها گردد* (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۵).

بااین‌همه، نباید از این واقعیت غافل بود که مسیح تنها در مرحله‌ای از سلوک معنوی کازنتزاکیس قهرمان او بود و او بعد از مسیح خود را پیرو نیچه و بودا و لنین نیز دانست، اما مسیح همچنان جذابیت و اهمیت خود را برای او حفظ کرد.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

۴.۲. طبیعت

فهم نگرش معنوی کازانتزاکیس و تصورش از خدا بدون توجه کافی به نگاه او به طبیعت ممکن نیست. در نگرش کازانتزاکیس طبیعت ظاهر و جلوه‌ای از جلوه‌های خداست. او در زوربای یونانی در توصیفی از حال خود بر روی علف‌ها و سبزه‌ها و بوی خوش گل‌ها و صدای وزوز حشرات و دیدن کوه‌ها می‌گوید:

گفتی همهٔ آن معجزهٔ سبزی که مرا احاطه کرده بود خود بهشت بود، گفتی همهٔ آن تروتازگی و آن سبکی و آن سرمستی ناچیز خود خدا بود. خدا در هر لحظه تغییر چهره می‌دهد، و خوشا به سعادت کسی که بتواند او را در زیر هر نقابی بشناسد! (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۰۰ - ۲۹۹).

در میان آفریده‌های خدا سه موجود همواره او را مسحور کرده‌اند: کرم که به پروانه بدل می‌شود؛ پرنده ماهی که از آب بر می‌جهد؛ و کرم ابریشم که اندرونه‌اش به ابریشم تبدیل می‌شود. با آن‌ها همواره احساس وحدتی عارفانه داشت: چرا که آن‌ها را رمزی از راه روحش تلقی می‌کرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۵۲۱). یعنی هر سه بیانگر تعالی به معنای فرارفتن از هستی کنونی خود هستند.

کازانتزاکیس به سن فرانسیس آسیزی و آلبرت شوایتزر (Albert Schweitzer) به‌عنوان دو شخصیت معنوی، علاقه‌ای وافر داشت. و هر دو را به خاطر عشق مشترکشان به طبیعت می‌ستود.

آن‌ها هردو عشقی لطیف و پرشور به طبیعت داشتند ... هردو احساس نوع‌دوستی لطیف و پراخلاص نسبت به انسان‌ها، مارها، مورها – هرچه زندگی می‌کند و نفس می‌کشد- داشتند. هردو به چشم تقدُّس به زندگی می‌نگریستند و هنگامی که بر روی موجودات زنده خم می‌شدند و عکس رخ آفریننده را در کلیت خویش در چشمان آن‌ها جلوه‌گر می‌دیدند، از شادی به خود می‌لرزیدند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف: ۴۱۵).

چنین نگرشی به طبیعت در ادبیات عرفانی جهان و حتی کتب مقدس سابقهٔ طولانی دارد. در عهد جدید، متن محبوب کازنتزاکیس، مسیح به پیروان خود تعلیم می‌دهد که در مسیر رستگاری به پدیده‌های معنوی نگریسته و از آن‌ها الهام بگیرند (انجیل لوقا، ۱۲: ۲۴- ۳۱). این ایده در سراسر ادبیات غرب و به‌ویژه آثار ادیبان مکتب رمانتیک جاری است. برای مثال رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson) یکی از شعرای برجستهٔ قرن نوزده آمریکا و نویسندهٔ کتاب *طبیعت*، بر این باور است که در طبیعت آغاز و پایانی نیست و درنهایت هرچه در چرخه و نظام طبیعی قرار گرفته است

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

به خداوند منتهی می‌گردد، زیرا ذات مقدس خداوند در تمام عناصر طبیعت تجلی یافته است (کلانتری و محمدی، ۱۳۹۸: ۳۰۰).

این ایده در فرهنگ اسلامی هم حضوری دیرپا داشته است. آیات متعددی از قرآن کریم به پدیده‌های طبیعت به‌عنوان نشانه‌های خدا اشاره دارند، و برخی سوره‌ها نیز با پدیده‌هایی چون بقره، رعد، نحل، نور، عنکبوت، طور، شمس، قمر، زیتون، و ... نام‌گذاری شده است. قرآن کریم در سورهٔ شمس به پدیده‌های طبیعت، همچون خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین و نفس انسان سوگند یاد کرده است (شمس: ۷-۱)، که نشان بر ارزش و قداست این پدیده‌ها برای رسیدن به یک نتیجهٔ معنوی برای انسان است، و آن پاکی درون برای رسیدن به رستگاری است (شمس: ۹- ۸). مولانا، فصول مختلف، گیاهان، درختان، و تمام پدیده‌های آفاقی در طبیعت را آیینه‌ای می‌بیند که در آن خداوند را می‌توان دید (زارع‌کهن و دانشگر، ۱۳۹۷، ۱۳۰). و حافظ از طبیعت درس توحید می‌آموزد:

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل　　تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی

(حافظ، ۱۳۶۹: غزل ۶۴۸)

۲. ۵. شریعت عشق

در نگرش معنوی کازنتزاکیس جهان تنها جای تجربه نیست. سلوک معنوی مستلزم اراده و عمل است. اما راهنمای عمل چیست؟ در معنویت‌گرایی دینی سنتی، راهنمای عمل کتاب مقدس است. اما ظاهراً کازنتزاکیس با همهٔ علاقه‌ای که به کتاب مقدس مسیحی دارد، جز در نوجوانی هرگز خود را متعهد به پیروی از احکام عملی آن ندانسته است. روایت او از زندگی مسیح روشن می‌سازد که نگاهش به شریعت عیسی‌مسیح با نگاه رسمی کلیسا و حتی خود متن عهد جدید متفاوت است؛ چون برخلاف سخن خود مسیح، شریعت او را ناسخ شریعت یهود می‌داند. او شریعت مسیح را نه الواح مکتوب موسی، بلکه نگاشتن عشق بر قلب انسان‌ها می‌داند و از قول مسیح می‌نویسد:

من ناسخ شریعت مکتوب بر الواح موسی هستم و شریعتی جدید بر قلب انسان می‌نگارم. قلب سنگ انسان‌ها را بیرون می‌کشم و قلبی از گوشت به آن‌ها می‌دهم و در این قلب امیدی نو را نشا می‌کنم ... من عشق را بسط می‌دهم. چهار دروازهٔ بزرگ خدا را از شرق، غرب، شمال و جنوب می‌گشایم تا تمامی ملت‌ها وارد شوند. آغوش خدا محلهٔ کلیمی‌ها نیست، تمامی دنیا را در برمی‌گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۵۳).

اما او در جایی دیگر به جای نسخ شریعت از بسط آن سخن گفته و باز از قول مسیح می‌گوید:

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

شریعت کهن شما را می‌آموزد که «به پدر و مادر خود احترام بگذارید.» اما من می‌گویم که قلب خود را در خانهٔ پدر و مادر زندانی نکنید. اجازه دهید قلبتان پرواز کند و وارد تمام خانه‌ها شود و تمامی جهان را در آغوش گیرد. پدر ما خدا و مادر ما زمین است و ما نیمه‌خاک نیمه‌آسمان هستیم. احترام به پدر و مادر یعنی احترام به آسمان و زمین (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۲۸).

او دنیای مدرن را تهی از عشق و دوست‌داشتن می‌بیند. و بر این باور است که باید دنیای نویی با شریعتی از عشق و صلح و دوستی پایه‌گذاری کرد. در سخنی از قول مسیح می‌نویسد:

اگر قرار است که دنیای جدیدی کاشته شود، باید این دنیا از بیخ و بن خراب شود، شیرازهٔ کهن باید از هم گسیخته گردد. و این منم که باید این شیرازه را بگسلم. شریعتی جدید باید بر لوح قلب آن‌ها حک شود و این منم که باید آن را حک کنم. باید شریعت موسی را بسط دهم تا دوست و دشمن و یهود و بت‌پرست را در بر گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۴۸- ۳۴۷).

کازانتزاکیس مسیح را ناسخ شریعت موسی می‌داند، اما درنهایت خودش هم می‌خواهد ناسخ شریعت مسیحی شود. او پس از دیدن صومعه‌ها و تصوری که مؤمنان مسیحی از شریعت مسیح دارند به این نتیجه می‌رسد: «آیینی جدید به‌طور حتم مورد نیاز است» اما نمی‌داند «چه کسی این آیین را به ما خواهد داد» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷الف:۲۵۱). با توجه به نگاه کازانتزاکیس به شریعت می‌توان سلوک معنوی او را از نوع پیامبرانه انتقادی دانست، چون با رویکردهای معنوی زمانهٔ خود ناسازگار است و شریعت نو را لازم می بیند گرچه به‌روشنی آن را مطرح نمی‌کند.

نتیجه:

با توجه به تقسیم‌بندی فیلیپ شلدریک به انواع معنویتِ زاهدانه، عارفانه، فعال– عملی و پیامبرگونه– انتقادی، باید گفت که معنویت و سلوک معنوی کازانتزاکیس از نوع فعال – عملی و پیامبرگونه – انتقادی است. بدین معنی که او در پی حل بحران معنوی دوران خود بود. دورانی که کلیسا و آموزه‌های آن از حل بحران معنا ناتوان و رهبانیت مسیحی نیز روح خلاق خود را از دست داده بود. ازاین‌رو، کازانتزاکیس برای نجات انسان از دوران تاریک بی‌معنایی به آیندهٔ روشن معنوی، به فهم خاص خویش از خدا، مسیح و شریعت او، و روح و جسم و ارتباط بین این دو رسید. او در سلوک

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

معنوی‌اش بر آن بود که بین ذهن و قلب آدمی تعادلی برقرار شود که انسان در حین پیشرفت علمی و ذهنی، دارای قلبی سرشار از گرمای عشق و محبت باشد. او تصویر ارائه‌شده از خدا و مسیح و شریعت او و آموزه‌های مورد نظر کلیسا را که توجیه‌گر نامهربانی‌ها و خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌هاست برنمی‌تافت. فهم او از خدا مدام در سیلان و تحول بود. او از بی‌قراری‌های دن‌کیشوت‌وار و عارفانهٔ جوانی و سپس ستیزی سخت با خدا و لغزیدن و فروافتادن‌های پیاپی‌اش در رفتن به معراج خشن و ناهمساز خدا سخن گفته است. تقلید از خدا و پا جای پای خدا گذاشتن و خدا را روی خاک و زمین جستن، رویکرد او در جستن خدا بود.

کازانتزاکیس در *مسیح بازمصلوب* و *آخرین وسوسهٔ مسیح* سیمایی از مسیح ترسیم می‌کند که اهل مبارزه و جنگ و ستیز با ستمگران و حمایت از محرومان و بی‌پناهان و ستمدیدگان است. خدای او در عین اینکه خدای عشق و دوست‌داشتن است، اهل انتقام نیز هست. او مسیح را به عنوان انسانی می‌شناسد که به آخرین مراحل عروج انسانی و به‌تعبیر خود او معراج معنویت یعنی خدا رسیده است. مسیح برای او الگویی معنوی در عشق به خدا و همنوع و مبارزه با ناراستی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و غلبه بر کشمکش‌های درونی بین جسم و روح، و خدا و شیطان است. به‌سخنی‌دیگر معنویت مسیح برای او، معنویتی رهایی‌بخش است.

در نگرش معنوی کازانتزاکیس برخلاف رهبانیت مسیحی که به تقابل جسم و روح و ماده و معنا حکم می‌کرد و در جانب‌داری از روح، جسم را نادیده می‌گرفت، و نیز برخلاف انسان مدرن که روح را نادیده می‌گرفت، در ستیز و کشمکش بود که بین جسم و روح سازش و هماهنگی برقرارکرده و آن دو را به یگانگی رساند. او بر آن بود که جسم و روح، نه‌تنها دشمن یکدیگر نیستند بلکه همراه هم‌اند.

طبیعت برای کازانتزاکیس منبع الهام معنوی است. او با تمامی پدیده‌ها احساس یگانگی داشت. او با مشاهدهٔ گیاه، جانور، حشره و هر پدیدهٔ دیگر، چهره‌ای از خدا در آن می‌دید و بر آن بود که هر یک نقابی از خدا هستند که باید آن را کنار زد و خدا را دید. او دوست داشتن را نه‌تنها به تمامی انسان‌ها و نوع بشر بلکه به تمامی پدیده‌ها تعمیم می‌داد. شریعت نیز، برای او نه مجموعه‌ای از عقائد و احکام نوشته شده بر الواح، بلکه عشقی است که در قلب انسان‌ها جاری است و نوع بشر را دربر می‌گیرد.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

بنا به آنچه آمد، معنویت‌گرایی کازانتزاکیس را می‌توان از نوع فعال- عملی و پیامبرگونه- انتقادی دانست که در مؤلفهٔ طبیعت نگاهی سنتی و در مفهوم خدا، فهمی متفاوت از نگاه سنتی دارد. ترسیم او از سیمای مسیح، سیمایی بشری است که در عین رسالت پیامبرانه زیستی همچون دیگران دارد. مسیح برای او الگویی در عدالت‌جویی و مبارزه با ستمگران و حمایت از محرومان و ستمدیدگان است و از این‌رو، متفاوت از آموزه‌های سنتی و نهادینهٔ مسیحی و نگرشی جدید است. شریعت مسیح در نگرش معنوی او مجموعه‌ای از احکام نوشته‌شده نیست؛ بلکه عشق و محبت حک‌شده بر قلب انسانهاست، و از این جهت نگاهی جدید است. مهمترین مؤلفهٔ نگرش معنوی کازانتزاکیس، نگاه او به جسم و روح و نسبت بین این‌دو است که از آن به هماهنگی و یگانگی تعبیر کرده است، و تمامی عمر خود را ستیز برای این هماهنگی می‌داند. دوست‌داشتن جسم همچون روح در رویکرد معنوی او رویکردی مدرن است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خاکی، غلامرضا، نیکوس *کازانتزاکیس جویندی بی‌باک خدا بر روی خاک*، (۱۳۸۷). تهران. نشر رسش.

۲. Karl Gustav Yung (۱۹۶۱ – ۱۸۷۵)، روان‌پزشک سوئدی و بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی.

۳. Francis of Assisi (۱۲۲۶ – ۱۱۸۲)، از مشهورترین و مقدس‌ترین شخصیت‌های عالم مسیحیت و بنیان‌گذار فرقهٔ فرانسیسک‌ها (فرقهٔ راهبان فقیر) می‌باشد. او در جوانی خانهٔ مرفه پدری را ترک و رهبانیت پیشه کرد.

کتاب‌نامه:

- آزموده، محسن. (۱۳۹۸)، «ذهنی روشن و قلبی گرم»، *روزنامه اعتماد*، شماره ۴۳۶۸، ۲۶ اردیبهشت، صفحه ۸ (هنر و ادبیات).
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۸۰)، *برگزیده‌ای از مقاله‌های استیس*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- بناهان، مریم و عباس فرازی. (۱۳۹۶)، «تربیت معنوی در اندیشه‌های مدرن»، *مجله اندیشه‌های نوین تربیتی*، شماره ۳، ۱۲۳- ۸۹.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

- ترول، کریستین دبلیو. (۱۳۷۸)، «معنویت کاتولیک حال و آینده ظهور ویژگی‌های تازه‌ای از سنتی مستدام در پاسخ به تجدد»، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، *مجله نقد و نظر*، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، ۱۸۰- ۱۶۵.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۹)، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران. امیرکبیر.
- دورانت، ویل و آریل. (۱۳۶۹)، *تفسیرهای زندگی*، ترجمه ابراهیم شعری، تهران: نیلوفر.
- رادز، ران. (۱۳۸۴)، «آمریکای لاتین و مسیحیت انقلابی چهره در حال تحول الاهیات رهایی‌بخش»، ویژه‌نامه سینمای سوم، تهران: مرکز فرهنگی میثاق، ۲۹- ۲۲.
- راسل، برتراند. (۱۳۷۷). *جهان‌بینی علمی*، ترجمه حسن منصور، تهران: آگاه.
- رودگر، محمدجواد. (۱۳۸۸)، «معنویت‌گرایی در قرآن (مبانی و مؤلفه‌ها و کارکردهای معنویت قرآنی)»، *فصلنامهٔ علمی- پژوهشی علوم اسلامی*، سال چهارم، شماره ۱۴، ۳۲- ۱۵.
- زارع کهن، معصومه و آذر دانشگر. (۱۳۹۷). «بررسی سیر آفاقی طبیعت و عناصر آن با تکیه بر آیات قرآنی در اشعار مولانا». *فصلنامه تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۵، ۱۵۱- ۱۲۹.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۰)، *افسون‌زدگی جدید، هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: فروزان.
- شلدریک، فیلیپ. (۱۳۹۹)، *معنویت*، ترجمه مینا درفشی، تهران: طرح نقد.
- عهد جدید. (۱۳۹۶)، ترجمه پیروز سیار، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۷۱)، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ترجمه علی علوی‌نیا و مصطفی تبریزی، تهران: یادآوران.
- فروم، اریک. (۱۳۶۳)، *گریز از آزادی*، ترجمه داوود حسنی،تهران: گلشائی.
- قرآن کریم.
- کازانتزاکیس، نیکوس. (۱۳۸۷الف)، *گزارش به خاک یونان*، ترجمه صالح حسینی، چاپ هفتم. تهران: نیلوفر.
- _____ . (۱۳۸۷)، *سرگشتهٔ راه حق*، ترجمه منیر جزنی، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۶۲)، *آخرین وسوسهٔ مسیح*، ترجمه صالح حسینی، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]

- _____ . (۱۳۸۹)، *زوربای یونانی*، ترجمه محمد قاضی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۹۶)، *باغ سنگی*، ترجمه قاسم صنعودی، مشهد: شمشاد.
- کازانتزاکیس، هلن. (۱۳۹۷)، *نیکوس کازانتزاکیس*، ترجمه فرزانه قوجلو، تهران: ماهریس.
- کلانتری، انیس و ناهید محمدی. (۱۳۹۸)، «معنویت اکولوژیک در مجموعه اشعار سهراب سپهری و رالف والدو امرسون با تکیه بر عنصر آب»، *مجله ادبیات پارسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، ۳۱۲- ۲۸۷.
- کینگ، اورسولا. (۱۳۸۳)، *معنویت*، ترجمه علیرضا شجاعی‌وند، *مجله هفت آسمان*، شماره۲۳، ۹۳- ۷۳.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۹۵)، *مثنوی معنوی*، چاپ سیزدهم، قم: نگاه آشنا.
- الهی‌منش، رضا و سعید حضوری. (۱۳۹۴)، «اخلاق عرفانی قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی»، دو*فصلنامه پژوهشنامه عرفان*، سال نهم، شماره هفدهم، ۶۶- ۴۵.
- یاسپرس، کارل. (۱۳۸۸)، مسیح، ترجمه احمد سمیعی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰)، *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، ترجمه فریدون فرامرزی و لیلا فرامرزی. چاپ دوم: مشهد: به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی).
- Owens, Lewis (2005), " Pontius Pilate: Modern Man in Search of a Soul" in Scandalizing Jesus?: Kazantzakis's The last temptation of Christ fifty years on. Darren J. N. Middleton (eds.). London, The Continuum International Publishing Group., pp. 35-46.
- Hill, P. C., et al.,(2000). "Conceptualizing Religion and Spirituality: Points of Commonality, Points of Departure", Journal for the Theory of Social Behavior, 30, 51–77.
- McDonald, Mary. (2005) "SPIRITUALITY", *in Encyclopedia of Religion*, *Lindsay Jones*, (ed.). Macmillan Publishing Company. Vol, 12.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

[DOI: 10.22034.14.27.237]